

ضرورت و مشروعیت حکومت و ولایت فقیه از منظر

امام خمینی(ره) و میرزای نائینی(ره)*

سید مجید میردامادی**

چکیده

موضوع تحقیق حاضر، حکومت و ولایت فقیه از منظر امام خمینی(ره) و میرزای نائینی(ره) است. در این جستار، چند مسئله از مسائل مبحث حکومت و ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی(ره) و میرزای نائینی(ره) به روش توصیفی-تحلیلی و با الگوی تطبیقی بررسی شده است. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش عبارت‌اند از اینکه در مسئله ضرورت حکومت، امام خمینی(ره) آن را به ضرورت عقل، ضرورت احکام اسلام، رویه و طریقه رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، ثابت می‌داند و میرزای نائینی(ره) ضرورت حکومت را به اتفاق نظر عقلا ثابت و از اهم تکالیف می‌شناسد. در مسئله مشروعیت حکومت، امام خمینی(ره) به استناد قرآن، حاکمیت غیرخدا را ظالمانه و غیرمشروع می‌داند و مشروعیت حکومت را با تصدی فقیه عادل می‌شناسد و با فقدان نظام ولایت فقیه، نظارت فقیهان بر قوانین لازم است. میرزای نائینی(ره) حکومت مشروع در دوران غیبت امام معصوم (ع) را در وهله اول، حکومت ولی فقیه بر اساس ولایت انتصابی فقیه می‌داند و با عدم حصول شرایط، حکومت را با اذن و نظارت فقها مشروع می‌داند. در موضوع نقش مردم در حکومت، نظام حکومتی امام(ره) دارای دو جنبه اسلامیت و جمهوریت است و مردم در تعیین مصداق، پذیرش ولی فقیه و تشکیل حکومت، نقش دارند. محقق نائینی(ره) با نظر به اصل مساوات و آزادی مردم در حکومت ولایی، نظارت و مشارکت مردم را در حکومت از طریق شور و مشورت با عقلای امت توصیه می‌کند.

کلید واژه‌ها: ولایت فقیه، حکومت اسلامی، امام خمینی(ره)، میرزای نائینی(ره).

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۲/۰۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۵/۲۰.

** استادیار جامعه المصطفیٰ العالمیه / mirdamadphilosophy@gmail.com

مقدمه و مفهوم‌شناسی

ولایت در لغت به معنای آن است که دو چیز در کنار هم آنچنان قرار گیرند که فاصله‌ای میان آن دو نباشد و به همین مناسبت این واژه به نحو استعاره در مورد قرب از حیث مکان و نسبت و دین و صداقت و نصرت به کار رفته و در مورد دوستی و سرپرستی استعمال شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۵۳۳) ولایت به فتح «واو» مصدر و ضد معنای عدو (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۷: ۴۹) و به کسر «واو» مصدر و به معنای اداره امور و اسم مصدر و اسم برای آنچه تولیت آن را به عهده گرفته‌اند و قیام نموده‌اند می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵: ۴۰۷)

ولایت در اصطلاح دارای معنای گوناگونی است؛ ولایت در قرآن به دو صورت منفی و مثبت مطرح شده است. ولایت منفی ولایتی ظالمانه و طغیانگرانه و ولایت مثبت ولایتی الهی است. مسلمانان مأموریت دارند ولایت منفی را نپذیرند و ولایت مثبت را قبول و تمکین نمایند. (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۵۷)

از اقسام ولایت مثبت، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی است.

ولایت تکوینی به معنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها است و ولی واقعی حقیقی که دارای ولایت ذاتی است، فقط ذات اقدس الهی است و نفس انسان‌ها در ولایت‌داشتن مظهر اویند. ولایت خداوند که ذاتی اوست سه قسم است؛ ۱. عام: ربوبیت مطلق پروردگار و تمام موجودات و مخلوقات را تحت پوشش دارد؛ ۲. خاص: ولایت خداوند نسبت به همه مؤمنان است؛ ۳. اخص: ولایت خداوند نسبت به انبیا و اولیا است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۳)

ولایت تشریحی، تشریح شریعت و هدایت و ارشاد و توفیق و امثال این‌ها را برای خداوند متعال ثابت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۳-۱۲) ولایت تشریحی خداوند عام است یعنی نسبت به مؤمن و کافر یکسان است و فرد عاقلی نیست که از تحت ولایت تشریحی خداوند بیرون باشد، زیرا کفار و منافقان همانند اهل ایمان در برابر اصول، موظف به اعتقاد و در برابر فروع مکلف به اعتقادند. (جوادی آملی: همان)

خداوند خالق و صاحب اختیار حقیقی و دارای ولایت ذاتی و مطلق است. مقتضای ولایت ذاتی و مالکیت تکوینی خداوند به حکم عقل، تسلیم در برابر او، وجوب پیروی از فرمان‌های او و حرمت مخالفت با او است. (منتظری، ۱۴۰۸ق: ۳۱) ولایت تکوینی و

باطنی انبیای مرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام از رشحات این ولایت است. اصل اولی دربارهٔ رابطهٔ انسان‌ها با یکدیگر این است که هیچ‌کس نسبت به دیگری ولایت نداشته باشد، از این اصل به جعل الهی، افرادی خارج شده‌اند و دارای ولایت اعتباری تشریحی هستند.

ولایت اعتباری جعلی از احکام وضعی و حقی الهی است که از جانب خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او و برای فقها در زمان غیبت و نیز در موارد متعدد برای عناوین اشخاص ثابت است.^۱ آنچه در اینجا مورد بحث است ولایت فقیهان در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام است.

امام معصوم علیه السلام دارای سه نوع وظایف است که هر کدام از ولایت خاصی منشأ می‌گیرد:

۱. وظایف شخصی که منشأ آن ولایت شخص بر نفس است؛
۲. وظایف عصمت که منشأ آن ولایت عصمت می‌باشد؛
۳. وظایف اجتماعی که منشأ آن ولایت به معنای امامت یعنی مقام ریاست کبری و رهبری کشور اسلامی است.

۱. در فقه، ولایت برای فقهای عادل، پدران، اجداد، اوصیاء، ازواج، موالی و وکلا نسبت به عامهٔ مردم و فرزندان و موصی‌له و زوجات و مملوک‌ها و موکلین ثابت است، ولی ولایت ایشان به امور خاصی محدود است. (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۲۹) در عرفان، ولایت، مقام و مرتبه‌ای برای انسان کامل است. نبوت از مراتب ولایت است و شخص نبی به واسطه ولایت از خداوند یا فرشته، معانی و حقایقی را که موجب کمال در مرتبه ولایت و نوبت است، اخذ می‌کند. (شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۷۲-۱۷۱) ولایت که باطن نبوت است تا روز قیامت تداوم دارد و در هر زمان ولی ریاست عام در امر دین و دنیا دارد. (همو، بی‌تا: ۶۹۰ و ۲۹۸) امامت بالاترین مرتبه ولایت و آخرین مقامی است که انسان کامل به آن نائل می‌گردد. (همو، ۱۳۹۱: ۴۶۹) ولایت را در عرف متکلمان شیعه، از اصول دین دانند بنابر آنکه بقای دین و شریعت را متوقف بر وجود امام می‌دانند و نیازمندی دین به امام به منزله نیازمندی دین است به نبی. (لاهیجی، ۱۳۷۱: ۴۶۸)



انتقال ولایت امام علیه السلام به فقیه، در نوع سوم است که قابل انتقال به دیگری است و مراحل ده‌گانه^۱ ولایت فقیه، مربوط به نوع سوم است و عموم فقیهان در بحث ولایت فقیه همین نوع را در نظر دارند.

در اندیشه سیاسی اسلام، حاکمیت حقیقی و ذاتی به خداوند اختصاص دارد که ظهور و عینیت آن بر حسب شرایط و مراحل با حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان معصوم علیهم السلام و فقیهان جامع‌الشرایط است. نظریه ولایت فقیه از مهم‌ترین مباحث فقه سیاسی اسلام است و مسئله ولایت فقیه اگر چه ریشه کلامی دارد، ولی جنبه فقهی آن موجب شده است تا فقها از روز نخست در ابواب مختلف فقهی از آن بحث کنند و در طول تاریخ فقاهت شیعه این مسئله از مدار بحث و محط نظر فقها خارج نبوده است.

۱. سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه

سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه را می‌توان به مراحل پنجگانه تقسیم نمود:

- مرحله اول: دوره آغاز اجتهاد از شیخ مفید تا محقق کرکی (قرن چهارم تا دهم هجری)؛

- مرحله دوم: از محقق کرکی تا محقق نراقی (قرن دهم تا سیزدهم هجری)؛

- مرحله سوم: از محقق نراقی تا محقق نائینی، دوره قاعده‌مندی نظریه (قرن سیزدهم تا قرن چهاردهم هجری)؛

- مرحله چهارم: از محقق نائینی تا امام خمینی (دوره مشروطه)؛

- مرحله پنجم: دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل (برجی، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۰)

فقیهان نظریه‌پرداز هر دوره بنا به مقتضیات، نظرات و آرائی در باب ولایت فقیه و احکام انتظامی اسلام بیان نموده‌اند و ضرورت عهده‌داری مسئولیت شئون عمومی برای تنظیم حیات اجتماعی توسط فقیه را پذیرفته‌اند. البته نظریات فقهی در این باره، مرحله به مرحله کامل‌تر و در جهت تشکیل نظام حکومتی اسلام قرار گرفته است.

۱. ولایت تشریعی دارای مراحل ده‌گانه است که عبارت‌اند از: ولایت تبلیغ (ولایت احکام)؛ ولایت تفویض؛ ولایت قضا؛ ولایت اجرای حدود؛ ولایت اطاعت در اوامر شریعه؛ ولایت اطاعت در اوامر عرفیه و شخصیه؛ ولایت تصرف استقلالی؛ ولایت اذن (نظارت)؛ ولایت حکومت؛ ولایت امامت (موسوی خلخالی،



کامل‌ترین و جامع‌ترین نظریات درباره نظام سیاسی اسلام، حکومت و ولایت فقیه در مرحله چهارم از سوی آیت‌الله محقق میرزا محمدحسن نائینی به عنوان بزرگ‌ترین حامی مشروطه و در مرحله پنجم از سوی امام سید روح‌الله خمینی (ره) و شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر (ره)^۱ ارائه شده است.

این نظریات در مبنای مشروعیت و ادله اثبات ولایت فقیه تا حدی با یکدیگر اختلاف دارند. در دیدگاه آیت‌الله نائینی (ره) در بحث فقهی ولایت انتصابی عامه فقیهان مطرح می‌شود و در بحث نظام حکومتی ولایت فقیه، مبنای مشروعیت مشروطه و نظریه دولت مشروطه با اذن و نظارت فقها مطرح می‌گردد. (ر.ک: نائینی، ۱۳۸۲: ۸۸-۷۵) در دیدگاه امام خمینی (ره) مبنای مشروعیت ولایت فقیه، الهی و بدون واسطه است و نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیهان طرح می‌شود و مردم در تحقق خارجی حکومت و به فعلیت رساندن ولایت فقیهان و مقبولیت حکومت (نه مشروعیت حکومت) نقش تعیین کننده‌ای دارند. (امام خمینی، ۱۳۶۶، ج ۲۰: ۱۷۴-۱۷۰؛ ۱۳۶۷: ۶۱؛ ۱۳۵۷، ج ۳: ۴۲؛ ۱۳۶۸، ج ۲۱: ۱۲۹)

در این نوشتار، آراء و نظریات میرزا محمدحسین نائینی (ره) و روح‌الله خمینی (ره) در چند مسئله از مبحث ولایت فقیه به بحث گذاشته می‌شود و در پایان، بحث ولایت فقیه در میدان عمل و تبلور آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی طرح می‌گردد.

۲. ضرورت حکومت^۲

دیدگاه میرزای نائینی (ره)

آیت‌الله میرزا محمدحسن نائینی (ره) در کتاب *تنبيه الامة و تنزيه الملة*، دلیل

ضرورت تشکیل حکومت را اتفاق نظر عقلای عالم می‌داند و چنین می‌نویسد:

جميع امم مسلم و تمام عقلاء بر آن متفق‌اند که استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر متوقف به سلطنت و سیاستی است؛ خواه قائم به شخص واحد باشد یا به

۱. نظریه پرداز در باب نظام اجتماعی و سیاسی اسلام.

۲. حکومت در اصطلاح، تسلط بر جامعه و به دستگیری امور آن است به منظور اجرای اموری که جنبه

عمومی دارد. (هرندی، ۱۳۷۹: ۱۳)



هیئت جمعیه و چه آنکه تصدی آن به حق باشد یا به اغتصاب، به قهر باشد یا به وراثت یا به انتخاب. (نائینی، ۱۳۸۲: ۳۹)

مرحوم نائینی حفظ دین، شرف، استقلال و هویت هر قومی را به تحقق حکومت و امارت منوط می‌داند و یادآور می‌شود حفظ کیان اسلام که با تشکیل حکومت محقق می‌گردد، از اهم تکالیف است. او حکومت اسلامی را از وظایف و شئون امام می‌داند. بنا بر رأی نائینی، هدف و علت غایی تشکیل حکومت دو چیز است:

۱. حفظ نظامات داخلی مملکت، تربیت و رساندن نوع انسان‌ها به حقوق خویش و هر آنچه به مصالح داخلی مملکت راجع است؛
۲. حفظ مملکت از مداخله بیگانگان با فراهم ساختن قوای دفاعی و حفظ کیان اسلام و مسلمانان. (همان: ۴۰-۳۹)

دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) دلیل لزوم حکومت را ضرورت عقل، ضرورت احکام اسلام، رویه رسول اکرم ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام و مفاد آیات و روایات می‌داند. (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۳۸)

امام (ره) در بیان ضرورت حکومت در کتاب بیع می‌نویسد:

احکام الهی چه احکام مربوطه به امور مالی یا امور سیاسی یا حقوق، نسخ نمی‌شوند و تا روز قیامت باقی هستند و بقای آن احکام، ضرورت حکومت و ولایتی را که متضمن حفظ سیادت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد، ایجاب می‌کند و احکام خداوند جز به تأسیس حکومت، امکان اجرا ندارد تا به هرج و مرج نینجامد. با اینکه حفظ نظام از واجبات اکید است... همانا لزوم حکومت برای گسترش عدالت و تعلیم و تربیت، حفظ نظم و رفع ظلم و سد ثغور و منع از تجاوز بیگانگان از آشکارترین احکام عقول است، بدون اینکه تفاوتی در میان زمان‌ها و مناطق وجود داشته باشد. علاوه بر آن، دلیل شرعی بر برپایی حکومت دلالت می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۲-۴۶۱)

ایشان در جای دیگر، هدف حکومت ولایت فقیه را جلوگیری از به وجود آمدن دیکتاتوری می‌داند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۷۲؛ ۱۳۵۸، ج ۱۱: ۳۰۷-۳۰۴)

۳. اقسام حکومت

دیدگاه میرزای نائینی (ره)

مرحوم نائینی (ره) حقیقت حکومت و سلطنت را امانتداری نوع و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظایف راجع به نگهداری می‌داند. (نائینی، ۱۳۸۲: ۷۰-۶۹) و آن را به دو قسم تملیکیه و ولایتیه تقسیم می‌کند و تفاوت دو نوع حکومت را این گونه بیان می‌کند:

اول آنکه مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصی خود با مملکت و اهلش معامله فرماید، این قسم سلطنت را چون دل‌بخواهانه و از باب تصرف آحاد مالکین در املاک شخصی خود و بر طبق اراده و میل شخصی خود و بر طبق اراده و میل شخصی سلطان است، لهذا تملیکیه و استبدادیه گویند. دوم آنکه مقام مالکیت و فاعلیت مایشاء‌الله نباشد؛ اساس سلطنت فقط بر اقامه همان وظایف و مصالح نوعیه متوقفه بر وجود سلطنت مبتنی و استیلای سلطان به همان اندازه محدود و تصرفش به عدم تجاوز از آن حد مقید و مشروط باشد. این دو قسم از سلطنت هم به حسب حاق حقیق، متبائن و هم در لوازم و آثار متمایز [است]؛ چه مبنای قسم اول به جمیع مراتب و درجاتش به قهر و تسخیر مملکت در تحت ارادت دل‌بخواهانه سلطان است... و مسئول نبودن در ارتکابات مبتنی و متقوم است به خلاف قسم دوم، چه حقیقت واقعیه و لب آن عبارت است از ولایت بر اقامه وظایف راجعه به نظم و حفظ مملکت نه مالکیت... (همان: ۴۵-۴۰)

میرزای نائینی، عصمت را حافظ سلطنت ولایتیه می‌داند و آزادی و مساوات را اساس سلطنت ولایتیه و اسارت و تبعیض را اساس سلطنت تملیکیه می‌شناسد. (همان: ۴۵-۵۱) به نظر میرزای نائینی، حکومت مشروع در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام حکومت ولایتی است که به نائبان عام یعنی فقیهان تعلق دارد اعم از اینکه ولایت عامه فقیه در امور عمومی اثبات گردد و یا فقیه از باب قدر متقین از امور حسبیه و دارای ولایت یا مأذون در تصرف باشد. او در تبیین محل نزاع در ثبوت این گونه ولایت برای فقیه، از ولایت فقیه به وظیفه ولایت تعبیر می‌کند و نیز از واژه تصدی که ظهور در عهده‌داری و مباشرت بی‌واسطه دارد، استفاده می‌نماید.

بررسی سخنان مرحوم نائینی نشان می‌دهد حکومت مشروع در نظر ایشان در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام در وهله اول با حصول شرایط و فقدان موانع، حکومت و تصدی امور توسط ولی فقیه است و با عنایت به وضعیت موجود زمان خود از باب دفع افسد به فاسد به لزوم تجدید سلطنت جائزه و تحویل آن به مشروطه رأی می‌دهد که این حکومت با اذن و نظارت فقها مشروعیت می‌یابد. میرزای نائینی از سه نوع ظلم



موجود در نظام استبدادی (ظلم به خداوند متعال، ظلم به امام معصوم علیه السلام و ظلم به بندگان خدا) نام می‌برد که با تحویل نظام سلطنت جائزه به مشروطه، ظلم به خداوند و بندگان او برطرف می‌شود و با نظارت فقیهان مأذون از جانب معصوم علیه السلام، ظلم به امام معصوم علیه السلام نیز برطرف می‌گردد:

... مجال شبهه و تشکیک در وجوب تحویل سلطنت جائزه غاصبه از نحوه اولی به نحوه ثانیه با عدم مقدوریت ازید از آن باقی نخواهد بود، چه بعد از آنکه دانستی که نحوه اولی هم اغتصاب رداء کبریایی-عز اسمه- و ظلم به ساحت اقدس احدیت است و هم اغتصاب مقام ولایت و ظلم به ناحیه مقدسه امامت (صلوات الله علیه) و هم اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد است به خلاف نحوه ثانیه که ظلم و اغتصابش فقط به مقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است، پس حقیقت تحویل و تبدیل سلطنت جائزه عبارت از قصر و تحدید استیلای جوری و ردع از آن دو ظلم و غصب زائد خواهد بود... به بیان دیگر، آنکه تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت در آنها برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امر موقوفه که به وسیله نظارت نظار از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن عمّن له ولایة الاذن، لباس مشروعیت هم تواند پوشید و هم از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور خارج تواند شد. (همان: ۷۷-۷۶)

دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) حکومت را حق خداوند و کسانی که خداوند حاکم قرار دهد، می‌داند، زیرا تنها خدا مالک حقیقی و مطلق مخلوقات است که هرگونه تصرفی در ملک خود می‌کند. معظم‌له به استناد قرآن، هر نوع حکومت و حاکمیت غیر خدا را ظالمانه و غیرمشروع می‌شناسد و در این باره می‌فرماید:

کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند، اما قانون، همان قوانین اسلام است. تنها حکومتی که خرد حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می‌پذیرد، حکومت خدا است که همه کار او حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود اوست... اینجاست که حال حکومتها معلوم می‌شود و رسمیت حکومت اسلامی اعلام می‌گردد. (امام خمینی، بی‌تا: ۱۸۴-۱۸۱ و ۲۲۲)



امام خمینی (ره) در تبیین حکومت اسلامی که در تقابل با انواع دیگر حکومتها است، چنین می نویسد:

اسلام، حکومتی نه به شیوه استبدادی که رأی و خواسته نفسانی فرد در جامعه حاکم باشد و نه به روش مشروط یا جمهوری است که براساس قوانین بشری (که آراء گروه خاصی بر جامعه حکومت کند)، تأسیس شده باشد، بلکه حکومت اسلامی در همه زمینهها از قانون الهی کمک و الهام می گیرد و هیچ یک از والیان در حکومت اسلامی استبداد رأی ندارند و آنچه در حکومت و شئون مرتبط با حکومت است، حتی اطاعت از والیان امر، ناگزیر می بایست بر طبق قانون الهی باشد.

امام (ره) به حکومت های ظالمانه و غیرمشروع اشاره می کند و می فرماید: «هیچ فرق اساسی میان مشروطه و استبداد و دیکتاتوری و دموکراسی نیست، مگر در فریبندگی الفاظ و حیلہ گری قانونگذارها...» (همان: ۲۹۰)

از نظر امام خمینی (ره) حکومت حق، حکومت خدا است و رسمیت حکومت اسلامی به اجرای قانون خدایی است که با نظارت فقیه تحقق می یابد» (همان)

ایشان در کتاب ولایت فقیه و کتاب بیع، علم به قانون الهی و عدالت را به عنوان دو شرط در حاکم اسلامی که در فقیه عادل جمع می گردد، با دلیل عقلی و نقلی اثبات می کند. (امام خمینی، بی تا: ۵۴-۵۰؛ ۱۳۶۸: ۴۶۵) و در کتاب الرسائل برای فقیه عادل، جعل منصب حکومت و قضا را از باب قدر متقین ثابت می داند. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۱)

حضرت امام در کتاب بیع بیان می کند با چشم پوشی از ادله، ولایت فقیهان عادل، قدر متقین از کسانی است که نظر و اذن ایشان در حکومت عادل اسلامی لازم است تا با تشکیل حکومت اسلامی، حفظ نظام و امور مرتبط با آن - که از واضح ترین مصادیق حسبیه است - محقق شود و با نبودن یا ناتوانی فقها در انجام این وظیفه و مسئولیت، مسئولیت با استیذان از فقیه بر عهده مسلمانان عادل خواهد بود. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۹۸-۴۹۷)

در بررسی دیدگاه امام خمینی (ره) درباره حکومت اسلامی می توان گفت نظریه اصلی ایشان در آثار مکتوب و شفاهی، همان ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت حکومت، به تصدی توسط فقیه عادل منوط است و آنچه در کتاب کشف الاسرار بیان



فرموده‌اند، بر حسب شرایط و مقتضیات عصری بوده است. با این بیان که در دوره سلطنت پهلوی، شرایط تحقق نظام ولایت فقیه مهیا نبوده است و مرحوم امام(ره) همانند مرحوم نائینی(ره) نظارت فقها بر قوانین را لازم دانسته است، یعنی حکومتی که باید با قانون خدایی اداره شود، حضور و نظارت فقیه، امر جدایی ناپذیر آن است و امام(ره) مشروطه‌ای را که از مسیر اصلی خود منحرف گردید و فقیهان حامی مشروطه از جمله مرحوم نائینی از آن روگردان شدند، رد کرده است.

۴. ولایت فقیه، حکومت مشروع

دیدگاه آیت‌الله نائینی(ره)

میرزای نائینی(ره) در کتاب *تنبيه الامه* به ضرورت نیابت عامه فقیهان در عصر غیبت اشاره می‌کند و آن را از امور قطعی مذهب امامیه و مبنای مشروعیت‌بخشی به مشروطه می‌شناسد. نائینی در ابتدا به عدم ثبوت ولایت عامه رأی می‌دهد و نیابت فقیهان را در عصر غیبت در امور عمومی، قدر متقین از وظایف حسیبه ثابت می‌داند و اقدام فقیهان به جلوگیری از اختلال نظام و از بین رفتن کیان اسلام و حفظ نظم در مملکت اسلامی را از مهم‌ترین وظایف حسیبه می‌شناسد(نائینی، ۱۳۸۲: ۷۶-۷۵) ولی بعداً ولایت انتصابی فقیهان را در امور عامه می‌پذیرد و با تقسیم ولایت به دو مرتبه تکوینی و تشریحی، ولایت تشریحی را برای فقیه ثبوتاً قابل جعل می‌داند و در مقام اثبات، به نظر او اختلاف میان فقیهان در سعه و ضیق این نوع ولایت است.

میرزای نائینی(ره) با اشاره به جعل و تشریح ولایت در اسلام و اینکه نصب ولات روش و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام بوده است، ریشه اختلاف در ثبوت ولایت عامه فقیه را چنین بیان می‌کند:

مرجع اختلاف در ثبوت ولایت عامه برای فقیه به این است که آیا آنچه برای فقیه جعل شده، وظیفه قضات یا وظیفه ولات است؟ اگر ثابت شود فقیه دارای منصب ولایت است، تصدی او نسبت به آنچه از وظایف والی است، جایز است و از جمله وظایف والی، وظیفه قضات است و اگر برای فقیه وظیفه قضات ثابت شود، او نمی‌تواند تصدی غیر قضاوت را به عهده بگیرد و چنانچه این تصدی را به عهده گیرد، امر وی نافذ نیست، همان طور که جایز و صحیح نیست فقیه، تصدی امر مردم میان وظیفه قاضی و والی را به عهده بگیرد و با تردید در



منصب فقیه، باید به آنچه از وظایف قضات معلوم است، اکتفا شود... (آملی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۳۳۵)

مرحوم نائینی (ره) از میان ادله نقلی ولایت فقیه، روایت مقبوله عمر ابن حنظله را می‌پذیرد و به نظر او ادله نقلی دیگر، ولایت عامه فقیه را اثبات نمی‌کند. میرزای نائینی (ره) بنا بر تقریر مرحوم آملی (ره)، بهترین مستمسک ولایت عامه فقیه را مقبوله معرفی می‌کند و در توضیح واژه حاکم در حدیث «فانی جعلته علیکم حاکماً»، می‌گوید: اطلاق حکومت، هر دو وظیفه ولایت و قضا را شامل می‌شود و بلکه بعید نیست لفظ حاکم در کسی که وظیفه ولایت را دارد، ظهور داشته باشد و منافاتی ندارد که مورد روایت، مسئله قضا باشد، زیرا خصوصیات مورد، موجب تخصیص عموم نمی‌شود. (همان: ۳۳۶)

بر اساس تقریر مرحوم خوانساری، میرزای نائینی (ره) برای اثبات ولایت عامه فقیه، به صدر و ذیل مقبوله عمر بن حنظله اشاره دارد و می‌گوید:

در تمسک به مقبوله عمر بن حنظله اشکالی نیست، زیرا صدر روایت، در آن [ولایت عامه] ظهور دارد، به طوری که سؤال کننده می‌گوید: «فتحاً کما الی سلطان او الی القضاة... که قاضی را مقابل سلطان قرار می‌دهد و امام علیه السلام آن را تثبیت می‌کند. ذیل حدیث نیز بر آن معنی دلالت دارد؛ آنجا که امام علیه السلام فرمود: «... فانی قد جعلته علیکم حاکماً؛ که حکومت، در ولایت عامه ظهور دارد. (نجفی خوانساری، ۱۴۲۱ق: ۲۳۷-۲۳۶)

دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) مسئله ولایت فقیه را بدیهی و از دلیل بی نیاز می‌داند و در کتاب بیع چنین می‌نویسد: «ولایت فقیه بعد از تصور اطراف، امر نظری که به برهان محتاج باشد، نیست». (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۷).

ایشان در اثبات ولایت فقیه برای کسانی که بدهات مسئله را قبول ندارند به دلیل‌های عقلی و نقلی تمسک می‌کند. دلیل عقلی که امام خمینی (ره) برای اثبات ولایت فقیه اقامه می‌کند، همان دلیل ضرورت نصب امام بر مبنای قاعده لطف و حکمت الهی است، با این توضیح که اسلام نظام جامع تنظیم حیات مادی و معنوی انسان‌ها و دینی جاوید و فراگیر است و برای سعادت انسانها برنامه دارد و از طرفی



حفظ نظام اجتماعی به وجود زعییم و امام منوط است، از این رو معقول نیست خداوند حکیم برای مردم تعیین تکلیف نکرده باشد و امامی از جانب او منصوب نشده باشد. امام(ره) می‌فرماید:

به همان دلیلی که امامت ثابت شده است، لزوم حکومت و حاکم بعد از غیبت ولی‌امر علیه‌السلام نیز ثابت می‌شود. به ویژه که سالیان متمادی از غیبت گذشته و گذاشتن امت اسلامی و بلا تکلیف گذاشتن آنان در این مدت طولانی با حکمت خدای حکیم سازگار است؟ آیا خداوند در این مدت طولانی به هرج و مرج و اختلال نظام راضی شده و برای اتمام حجت، تکلیف شرعی مردم را برای آنان روشن نکرده است؟ (همان: ۴۶۲-۴۶۱)

دلیل عقلی دیگر برای اثبات ولایت فقیه در قالب قیاس استثنائی، بر چند اصل استوار است. امام(ره) در تبیین دلیل عقلی مذکور با ذکر این مقدمه که نبوت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کامل‌ترین نبوت‌ها و دین او، کامل‌ترین ادیان است، چنین می‌نویسد:

و اگر پناه بر خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر سیاست و قضاوت را با آن همه اهمیتی که دارد، مهمل گذاشته باشد، دین او ناقص خواهد بود و با خطبه حجة‌الوداع سازگار نخواهد بود و نیز اگر تکلیف امت را برای دوران غیبت امام معصوم علیه‌السلام روشن نکرده باشد، یا به امام علیه‌السلام دستور نداده باشد که تکلیف امت را روشن سازد، با اینکه از غیبت طولانی امام علیه‌السلام خبر داده است، این امر نقص بزرگی در ساحت تشریع و قانونگذاری محسوب می‌شود که واجب است دین از آن منزّه باشد. پس به حکم ضرورت عقلی، امت در دوران غیبت طولانی در مهم‌ترین احتیاج آنها در امر سیاست و قضاوت رها نشده‌اند، به ویژه با توجه به آنکه در این دوران طولانی از مراجعه به سلاطین جور و قضاات آنان ممنوع شده‌اند. (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۱)

امام(ره) در ادامه سخن، فقیه را قدر متیقن تصدی منصب حکومت و قضاوت می‌داند و می‌نویسد:

پس از آنکه روشن شد منصب حکومت و قضاوت در دوران غیبت مهمل گذاشته نشده است، قدر متیقن برای تصدی چنین مقامی، فقیه آگاه به قضاوت و سیاست دینی و عادل در امور رعیت است، با توجه به اینکه خدای متعال و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام علم و حاملان علم را بزرگ داشته‌اند. (همان: ۱۰۱-۱۰۲)



امام خمینی (ره) دلیل عقلی اثبات ولایت فقیه را در کتاب بیع با تقریر دیگری بیان می‌کند. بنا به عقیده امام (ره) از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است و هدف از تشکیل حکومت، اجرای قانون و گسترش عدالت الهی است، ناگزیر در والی و حاکم که مجری قانون است، دو خصوصیت علم به قانون و عدالت، لازم است و واگذاری حکومت به انسان جاهل و ظالم و مسلط ساختن وی بر مقدرات و جان و مال مردم - با اهمتمی که خداوند متعال نسبت به این امور دارد- معقول نیست. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۵-۴۶۴)

امام خمینی (ره) در دلیل نقلی اثبات ولایت فقیه، به چند روایت تمسک می‌کند و در کتاب بیع به تفصیل، وجه استدلال به روایات را بیان می‌کند. روایت اول، مرسله مرحوم شیخ صدوق است. در این روایت حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی». (حرعاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷: ۹۱)

امام (ره) سند این روایت را به علت کثرت طرق نقل آن و نیز به دلیل اینکه به امام معصوم علیه السلام منسوب است، مورد اعتماد می‌داند و در تبیین معنای دلالتی روایت به نکاتی توجه می‌دهد. به نظر ایشان، معنای خلیفه از ابتدای ظهور اسلام، معنایی معهود و شناخته شده دارد و عبارت «الذین یأتون من بعدی» معرف خلفا و نه تعیین‌کننده معنای آن است و خلیفه در روایت نمی‌تواند به معنای ناقل روایت و سنت باشد، زیرا حضرت رسول ﷺ روایت‌کننده روایات خود نبوده است، تاخلیفه این شأن را داشته باشد. امام خمینی (ره) این توهّم را که مقصود از خلفاء امامان معصوم علیهم السلام باشند، به دلیل غیر معهود بودن این عنوان برای آنها، مردود می‌داند. همچنین این احتمال را که مقصود از راویان حدیث و سنت، محدثان و نه فقیهان باشند به این دلیل که شغل راوی و محدث صرفاً نقل حدیث است نه تفقه در حدیث و تعلیم سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رد می‌کند.

امام خمینی (ره) در ادامه تبیین وجه دلالت حدیث برای اثبات مدعی به سنخیت و تناسب میان خلیفه و مستخلف‌عنه توجه می‌دهد و با اشاره به تناسب حکم و موضوع، جانشینی شخص عامی را که به احکام الهی شناختی ندارد، غیر معقول می‌داند، در



نتیجه این فقیه است که از جانب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلاحیت خلافت و ولایت را دارد. (همان: ۴۷۰-۴۶۷؛ امام خمینی، ۱۳۳۰، ج ۲: ۶۲۸-۶۲۷)

روایت دیگری که حضرت امام (ره) به آن استناد کرده است، توقیع منسوب به امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام است که در کتاب *اکمال و اتمام النعمة* ذکر شده است. در بخشی از این توقیع، امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله...». (حرعاملی، ۱۴۱۲، ج ۲۷: ۱۴۰)

سند این روایت دارای دو طریق است؛ طریق صدوق که به اسحاق بن یعقوب منتهی می‌شود و طریق شیخ طوسی که به محمد بن یعقوب ختم می‌گردد. امام خمینی (ره) طریق صدوق را به دلیل بودن اسحاق بن یعقوب در سند، غیر معتبر می‌داند. امام خمینی (ره) در بحث دلالت حدیث در توضیح عبارت «اما الحوادث الواقعة» در کتاب *بیع چنین می‌نویسد:*

ظاهر این است که مراد از حوادث، احکام حوادث نیست، بلکه نفس حوادث است. علاوه بر آن، مراجعه به فقها از اصحاب امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام در عصر غیبت نزد شیعه از امور واضح است. پس سؤال از آن بعید است. سؤال کننده قصد سؤال از تعیین تکلیف خود و امت در رویدادهایی که برای ایشان واقع می‌گردد، داشته است... در هر صورت اشکالی نیست در برخی وقایعی که از قبیل بیان احکام نیست، مرجع، فقها هستند. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۷۴-۴۷۳؛ ۱۳۳۰، ج ۲: ۶۳۶-۶۳۵)

امام خمینی (ره) در اثبات ولایت فقیه در فراز دیگری از روایت، به وجه استدلال عبارت «فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله» اشاره می‌کند و می‌نویسد:

حجت خدا بودن معصوم عَلَيْهِ السَّلَام صرفاً به معنای بیان کننده احکام نیست، بلکه مراد آن است که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و پدران معصوم آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَام حجت‌های خدا بر مردم هستند که خداوند متعال به سبب وجود ایشان و سیره و اعمال و گفتار آنها بر بندگان در همه شئون آنها احتجاج می‌کند... بنابراین امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام حجت‌های خدا بر بندگان و فقیهان، حجت‌های امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشند، پس هر چه برای امام عَلَيْهِ السَّلَام ثابت است، برای فقیهان به واسطه جعل ثابت است و ایشان حجت بر مردم هستند و اگر ضعف [سند روایت] نمی‌بود، در دلالت روایت، اشکالی نیست. مضافاً به اینکه در مذهب شیعه، حجت خدا بودن امام عَلَيْهِ السَّلَام به وضوح، تعبیر دیگری از منصب الهی و ولایت امام عَلَيْهِ السَّلَام در همه شئون ولایت است، نه اینکه



امام علیه السلام صرفاً مرجع احکام باشد... حجت بودن امام علیه السلام به جعل الهی و حجت بودن فقیه به جعل امام علیه السلام [در طول جعل الهی] برمی گردد. (همان: ۴۷۵-۴۷۴)

امام خمینی (ره) در کتاب بیع، روایاتی را به عنوان مؤید مضمون روایت فوق می آورد.

سومین روایت مورد استناد حضرت امام (ره)، مقبوله عمر بن حنظله است. در این روایت، راوی از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از دوستان وی از شیعیان که بین آنها نزاعی در مورد قرض یا میراث بوده و برای رسیدگی به قضات مراجعه کرده بودند، سؤال می کند که آیا این امر (مراجعه به قضات حکومت طاغوت) جایز است؟ امام علیه السلام می فرماید: «هرکس در مورد دعاوی حق و ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده است...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۲۱) امام علیه السلام در پاسخ پرسش مزبور، وظیفه را تعیین می کند و می فرماید:

ینظران من کان منکم ممّن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانّی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا، فلم یقبل منه، فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله. (همان)

امام خمینی (ره) این روایت را دلیل بر قضا و مطلق حکومت برای فقیه می داند و اشتهار این روایت میان اصحاب و اعتماد آنها به روایت در مباحث قضا را جابر سند آن می شناسد. معظم له درباره دلالت روایت می فرماید: موضوع سؤال، حکم کلی است و در روایت از امام علیه السلام درباره رجوع به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات سؤال می شود و امام علیه السلام در پاسخ، از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا چه اجرایی و چه قضایی نهی می فرماید. (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۴) به نظر امام (ره) مفهوم طاغوت در روایت با استشهاد به آیه شریفه^۱ و به مناسبت حکم و موضوع، ولات و سلاطین است و گفتار امام علیه السلام (فلیرضوا به حکماً) به تعیین حاکم در مورد منازعه ناظر است و اینکه صاحب حق نباید به قضات و والیان جور مراجعه نماید.

۱. یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به. (نساء: ۶۰).



از عبارت «فانی قد جعلته حاکماً»، مخصوصاً با عدول امام علیه السلام در روایت از قاضی به حاکم، فهمیده می شود که امام علیه السلام فقیه را در شئون قضا و ولایت، حاکم قرار داده است. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۷۹-۴۷۸)

امام خمینی (ره) در پاسخ این شبهه که منصوبین از جانب امام علیه السلام بعد از وفات امام علیه السلام یا انتقال امامت از امام قبلی به امام بعدی، از منصب خود منزل می گردند، با اشاره به اعتقاد امامیه در بحث امامت، چنین می نویسد:

با چشم پوشی از مقتضای مذهب به اینکه امام علیه السلام امام است چه زنده و چه مرده و چه قائم یا قاعد باشد، نصب هر منصبی به مرگ نصب کننده، باطل نمی شود و به طور بدیهی در شیوه عقلاء با تغییر پادشاه یا هیئت دولت و مانند آن دو، والیان و قضات و غیر آنها از کسانی که از طرف آنها منصوب هستند، منزل نمی گردند و به نصب جدید نیاز ندارند... و در مورد بحث، معقول نیست امامان بعدی، نصب امام صادق علیه السلام را از بین ببرند، زیرا یا باید غیر فقیه عادل منصوب شود یا به والیان و قضات جور رجوع شود و فساد این امر روشن است... بنابراین هر کسی که از جانب امام علیه السلام نصب گردیده، تا زمان ظهور ولی امر علیه السلام منصوب است (همان: ۴۸۰)

امام خمینی (ره) در ادامه بحث، شبهه دیگری را طرح و به آن پاسخ می دهد:

در اینجا شبهه دیگری است و آن اینکه امام علیه السلام اگرچه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولی امر بوده و برای او مقام نصب والیان و قضات ثابت بوده است، ولی ميسو طاليد نبوده و در سیطره خلفای جور بوده است، بنابراین در جعل منصب ولایت برای اشخاصی که برای آنها قیام به امر ولایت ممکن نیست، هیچ اثری وجود ندارد. (همان: ۴۸۱)

پاسخ ایشان به این شبهه چنین است که نصب ولایت، زمینه ساز تشکیل حکومت اسلامی و تعیین مرجعی برای شیعه است تا در بسیاری از امور به فقیه مراجعه، طرح حکومت عادلانه الهی ریخته شود و برخی اسباب آن تهیه گردد تا در شرایط مقتضی، حکومت اسلامی تشکیل شود، بنابراین به نظر امام (ره)، تحقق شرایط فعلی در جعل و نصب ولایت دخالتی ندارد. (همان)

۵. ولایت مطلقه^۱ فقیه

امام خمینی(ره) در مقام تبیین مطلق بودن ولایت فقیه، حدود اختیارات ولی فقیه را تعیین و آن را به حدودی مقید می‌کند. امام(ره) برای فقیه عادل تمام شئون و مناصب معصوم را(اعم از امور شرعی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی به استثناء ولایت کبری که به معصوم علیه السلام اختصاص دارد)، ثابت می‌داند و ایده‌ای که اختیارات فقیه را محدودتر از اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام می‌شناسد، رد می‌کند و می‌فرماید: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت امیر علیه السلام بیشتر بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است...»(امام خمینی، بی تا: ۵۵)

امام(ره) در جای دیگر با اشاره به مطلق بودن اختیارات فقیه در امور حکومتی، در تبیین اطلاق ولایت می‌نویسد:

هر آنچه به حکومت و سیاست برمی‌گردد و برای رسول و امامان علیهم السلام ثابت است، برای فقیه عادل نیز ثابت است و در این جهت فرق نهادن میان معصوم و فقیه معقول نیست، زیرا والی-هر شخصی باشد- اجراکننده احکام شریعت و برپا دارنده حدود الهی است و با اخذ خراج و سایر مالیات در آنها نسبت به آنچه مصلحت مسلمانان است، تصرف می‌کند.(امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۷)

در دیدگاه امام(ره) چارچوب و محدوده ولایت فقیه‌ی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، چند امر است:

- حوزه امور حکومتی و عمومی(نه امور شخصی و خصوصی مردم)؛
- قوانین الهی؛
- مصالح مردم؛
- در مواردی غیر از حوزه اختصاصی اعمال ولایت فقیهان.

۱. مفهوم مطلق، مفهومی اضافی در مقابل مقید است و مطلق به لحاظ کاربرد استعمال از همه جهات مطلق نیست و در شمول نسبت به موارد و افراد، دارای دو جهت ایجابی و سلبی است؛ موارد تحت مفهوم اطلاق مندرج و مواردی از دایره شمول آن خارج می‌باشد. با عنایت به این نکته، امام خمینی(ره) حوزه اختیارات ولی فقیه مطلقه و غیر محصور می‌داند و از طرفی محدوده اطلاق را تعیین و آن را به حدودی مقید می‌سازد.



امام(ره) حوزه اختیارات ولی فقیه را در محدوده امور حکومتی و عمومی می‌داند و با رأی مشهور مبنی بر اینکه ولی فقیه در امور شخصی و خصوصی مردم ولایت ندارد، موافق است. عبارت امام(ره) در این باره، چنین است:

هر آنچه به حکومت و سیاست برمی‌گردد و برای رسول ﷺ و امامان علیهم‌السلام ثابت است، برای فقیه عادل ثابت می‌باشد... (همان)

... پس برای فقها تمام آنچه برای رسول خدا ﷺ و امامان علیهم‌السلام بعد از آن حضرت در جهات مربوط به حکومت وجود داشته، ثابت می‌باشد. (همان: ۴۶۶)

امام(ره) در جای دیگر می‌فرماید:

اگر ولایتی از جهت دیگر، غیر از زمامداری و حکومت برای امامان علیهم‌السلام معین دانسته شود، در این صورت فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود، پس اگر بگوئیم امام معصوم ﷺ راجع به طلاق دادن همسری که مُرد یا فروختن و گرفتن مال او اگرچه مصلحت عمومی هم اقتضا نکند، ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه ثابت نیست و او در این امور، ولایت ندارد. (امام خمینی، ۱۳۵۸، ج ۱۰: ۶۶)

امام(ره) حوزه اختیارات ولی فقیه را در محدوده احکام و قوانین اسلام می‌شناسد و می‌فرماید:

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است... مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، به یک مجموعه شرط مقید هستند که در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ معین گشته است. مجموعه شرط، همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود، از این جهت حکومت اسلامی، قانون الهی بر مردم است. (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵)

امام خمینی(ره) در پاسخ نامه آیت‌الله خامنه‌ای(دام‌ظله‌العالی) در موضوع حدود اختیارات ولی فقیه بیان می‌کند ولایت مطلقه فقیه از اهم احکام الهی است و بر همه احکام شرعی الهی تقدم دارد و اختیارات فقیه در چارچوب احکام فرعیه نیست.

در نظر بدوی ممکن است بین دو سخن و تعبیر امام(ره) تهافت و تناقض به نظر آید، ولی با تأمل معلوم می‌گردد تناقضی در عبارات معظم‌له وجود ندارد. تناقض در فرضی است که دو قضیه با وحدت موضوع و جهات دیگر، در سلب و ایجاب رافع یکدیگر باشند و در مورد بحث چنین نیست، زیرا آنچه امام(ره) به عنوان شرط اسلامی بودن حکومت تعیین و به حکومت قانون الهی تصریح داشته است، اصل کلی و ثابتی



است که احکام اهم و مهم، احکام اولی و ثانوی الهی را شامل می‌گردد و حکومت ولی فقیه از اهم احکام الهی است و در موارد تراحم میان حکم اهم و مهم الهی، با تقدیم ملاک اهم بر مهم و فعلیت حکم اهم، حکم مهم از فعلیت ساقط می‌گردد. بنابراین آنچه امام (ره) در پاسخ نامه مزبور، در تقدم حکومت و ولایت فقیه بر احکام فرعیه و محدود نبودن اختیارات فقیه در چارچوب احکام فرعیه مرقوم داشته است، عمل به ملاک ارجح در حکم اسلامی و التزام به قانون الهی است.

به نظر امام (ره) مصالح مردم و مسلمانان، اطلاق ولایت را محدود می‌کند و حاکم اسلامی در موضوعات، بنا بر مصالح کلی مسلمانان یا افراد حوزه حکومت خود عمل می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۶۱) امام (ره) در این باره می‌نویسد: «حکومت اسلام، سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراطوری، در این نوع حکومتها، حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند، اسلام از این رویه و طرز حکومت، منزّه است». (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۴۸)

بنا به رأی امام (ره)، ولایت فقیهی که خلاف مصلحت جامعه عمل کند، ساقط است. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۱۰: ۲۹)

امام خمینی (ره) اطلاق ولایت فقیه را به این معنی که فقیه بر فقیهان زمان خود ولایت داشته باشد و بتواند آنها را عزل و نصب کند، نمی‌پذیرد و در کتاب ولایت فقیه می‌فرماید:

... لکن فقهاء، ولیّ مطلق به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل و نصب نمایند. در این معنی، مراتب و درجات نیست... یکی والی، دیگری والی تر باشد، لازم است که فقهاء اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند... (ولایت فقیه: ۵۷)

۶. مردم و حکومت اسلامی

دیدگاه آیت‌ا... نائینی (ره)

مرحوم نائینی (ره) در بحث ضرورت تأسیس حکومت به ضرورت قیام حکومت به نوع مردم اشاره می‌کند و می‌نویسد:



بالضروه، معلوم است که حفظ شرف و استقلال و قومیت هر قومی، چه آنکه راجع به امتیازات دینی باشد یا وطنیه، به قیام امارت آنها به نوع خودشان منوط است. (نائینی، ۱۳۸۲: ۵۰-۴۹)

به نظر ایشان حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خود بر دو اصل متوقف است؛ حفظ نظامات داخلی مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی حقی به حق خود و منع از تعدی و تطاول آحاد ملت نسبت به یکدیگر و دوم، حفظ کیان اسلام که در عرف سایر ملل حفظ وطن می خوانند. (همان: ۴۰-۳۹)

از دیدگاه محقق نائینی، حکومت ولایی دوپایه مستحکم دارد؛ ۱. اصل مساوات آحاد ملت و ۲. اصل آزادی (همان: ۵۰-۴۹)

مرحوم نائینی (ره) در موضوع تدوین قانون اساسی به آزادی مردم، رعایت حقوق طبقات مختلف مردم و مصالح نوعیه توجه می دهد و تحقق آنها را لازم می شمرد. وی به نقش نظارتی مردم در نظام حکومتی توجه دارد و درباره تشکیل مجلس شورای ملی می نویسد:

استوارداشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیئت مسدده و رادعه نظاری از عقلا و دانایان مملکت و خیرخواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خبیر و به وظایف و مقتضیات سیاسیة عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظایف لازمه نوعیه و جلوگیری از هر گونه تعدی و تفریط... (همان: ۴۸)

مرحوم نائینی (ره) تحقق حکومت اسلامی را بر مشارکت همه مردم در مصالح عمومی مبتنی می داند که این امر از طریق شور و مشورت با عقلای امت میسر می گردد. (همان: ۸۳)

او با اشاره به دخالت مردم در امور حسبیه، حق مراقبت و نظارت ایشان را این گونه بیان می کند:

گذشته از آنکه نظر به شورویه بودن اصل سلطنت اسلامیة عموم ملت از این جهت و هم از جهت مالیاتی که از برای اقامه مصالح لازمه می دهند، حق مراقبت و نظارت دارند و هم از باب منع از تجاوزات در باب نهی از منکر مندرج و به هر وسیله ای که ممکن شود واجب و تمکن از آن در این باب به انتخاب ملت متوقف است. (همان: ۱۲۲)



آیت‌الله نائینی (ره) وظایف اصلی منتخبین ملت و نمایندگان مجلس را در سه امر می‌داند؛ ۱. تطبیق دخل و خرج مملکت؛ ۲. تشخیص وضع قوانین و تمیز ثابت از متغیر؛ ۳. تدوین قوانین در حوزه احکام متغیر. (همان: ۱۳۸-۱۲۷)

دیدگاه امام خمینی (ره)

در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) مردم نقش و جایگاه مهمی دارند. از نظر امام (ره) رأی و مشارکت عمومی مردم در سرنوشت سیاسی آنها اهمیت اساسی دارد و این نظر در میدان عمل با نهضت اسلامی مردم ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی مورد تأیید قرار گرفت.

۷. اسلامیت و جمهوریت نظام

نظام حکومتی که امام خمینی (ره) ترسیم می‌کند، دارای دو جنبه اسلامیت و جمهوریت است. مبنای مشروعیت نظام، اسلامیت آن و بر اساس نظریه ولایت انتصابی فقیه است.

بر مبنای نظریه ولایت انتصابی، مشروعیت ولایت فقیه صرفاً از جانب خدا است. (به خلاف نظریهٔ توکیل که مشروعیت از رأی و انتخاب موکلین ناشی می‌شود) در نظام ولایی، مردم در تعیین مصداق، پذیرش و مقبولیت ولی فقیه و نیز در شکل‌گیری نظام حکومتی، دارای نقش هستند. در نظام ولایی مورد نظر امام (ره)، مردم با پذیرش ولایت فقیه، تولی ولایت می‌کنند نه توکیل ولایت. بر اساس دیدگاه ولایت انتصابی، با حضور مردم زمینه اعمال ولایت فراهم می‌گردد و حکومت اسلامی فعلیت و تحقق می‌یابد. در موضوع جمهوریت نظام، جلب رضایت مردم در نظام حکومتی مورد نظر امام (ره) یک اصل پذیرفته شده است. امام (ره) تصریح می‌فرماید: «اسلام، دموکراتیک نیست و حال آنکه از همه دموکراسی‌ها بالاتر است». (امام خمینی، ۱۳۵۸، ج ۱۱: ۱۳۰)

معظم‌له در جای دیگر اظهار می‌دارد: «دموکراسی اسلام از دموکراسی غرب کامل‌تر است». (همو، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۱۶)

امام (ره) در تبیین نظام جمهوری اسلامی می‌فرماید: «رژیم باید راه و رسمی را انتخاب کند که مورد موافقت و علاقه مجموع جامعه باشد و این جمهوری اسلامی است». (همان، ج ۴: ۶)



بر مبنای جمهوریت نظام و برحسب اصول مندرج قانون اساسی که عهد و میثاقی ملی است، تمام ارکان نظام با انتخاب (پذیرش) مردم رسمیت می‌یابند و قانونی می‌شوند. (به معنای عرفی) رهبری نظام با انتخاب مردم در مصدر امور قرار می‌گیرد. رهبری امام‌خیمینی (ره) بی‌واسطه و با وفاق و مقبولیت عمومی مردم تحقق یافت. پس از امام (ره) رهبری نظام با واسطه و با انتخاب وکلای خبره منتخب مردم (توسط مجلس خبرگان رهبری)، تعیین گردید. عرصه دیگر حضور مردم، نهاد مجلس شورای اسلامی است که نمایندگان مجلس با انتخاب مستقیم مردم، انتخاب می‌شوند.

از دیدگاه امام‌خیمینی (ره) مجلس شورای اسلامی در رأس تمام نهادهای حکومت جمهوری اسلامی است. ایشان در اهمیت نقش مجلس می‌فرماید: «... پس از رأی مجلس و انفاذ شورای نگهبان، هیچ مقامی حق رد آن را ندارد و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام کند». (امام‌خیمینی، ۱۳۶۰، ج ۱۶: ۴۸) در نظامی که امام ترسیم فرموده است، رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و مردم با واسطه (توسط نمایندگان مجلس) به اعضای هیئت دولت رأی اعتماد می‌دهند. شوراهای شهر و روستا عرصه دیگری از مشارکت مردم در امور شهری و روستایی است و نمایندگان منتخب مردم در شوراها نقش مهمی در تصمیم‌سازی و اجرای امور مربوط به مردم را دارند.

نتیجه

حاکمیت حقیقی و ذاتاً مشروع به خداوند اختصاص دارد که ظهور و عینیت آن برحسب شرایط و مراحل با حکومت پیامبر ﷺ امامان معصوم ﷺ و فقیهان جامع‌الشرایط است. در بحث ضرورت حکومت، میرزای نائینی (ره) دلیل ضرورت تشکیل حکومت را اتفاق نظر عقلا می‌داند و حفظ کیان اسلام را که با تشکیل حکومت محقق می‌گردد، از اهم تکالیف می‌شناسد.

امام‌خیمینی (ره) دلیل لزوم حکومت را ضرورت عقل، ضرورت احکام اسلام، رویه رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و مفاد آیات و روایات می‌شناسد. در مسئله مشروعیت حکومت، میرزای نائینی (ره) حکومت مشروع را در عصر غیبت امام معصوم ﷺ حکومت ولایی می‌داند که به نایبان عام (فقیهان) تعلق دارد.

از نظر ایشان و در وهله اول با حصول شرایط و فقدان موانع، حکومت از آن ولی فقیه است، ولی با عنایت به وضع موجود زمان ایشان و از باب دفع افسد به فاسد، به لزوم تجدید سلطنت جائزه و تحویل آن به مشروطه رأی می‌دهد که این قسم حکومت، با اذن و نظارت فقها مشروعیت می‌یابد. وی نیابت عامه فقیهان در عصر غیبت را از امور قطعی مذهب امامیه و مبنای مشروعیت بخشی به مشروطه می‌شناسد و نیابت فقیهان را در عصر غیبت در امور عمومی قدر متقین از وظایف حسبیه ثابت می‌داند و ولایت انتصابی فقیهان را در امور عامه می‌پذیرد.

نائینی مرجع اختلاف در ثبوت ولایت عامه برای فقیه را تردید در وظیفه قضاوت یا ولایت داشتن فقیه می‌داند، بنابراین با اثبات منصب ولایت برای فقیه، تصدی او نسبت به آنچه از وظایف والی است، جایز خواهد بود.

امام خمینی (ره) با استناد به قرآن، هر نوع حکومت و حاکمیت غیر خدا را ظالمانه و غیرمشروع می‌داند، زیرا خدا تنها مالک حقیقی و مطلق مخلوقات است که هرگونه تصرفی در ملک خود می‌کند و اینکه مشروعیت حکومت به تصدی آن توسط فقیه است. امام (ره)، فقیه را قدر متیقن تصدی منصب حکومت و قضاوت می‌داند و در فرضی که شرایط تحقق نظام ولایت فقیه مهیا نباشد، بر حسب مقتضیات، نظارت فقها بر قوانین را لازم می‌شناسد.

امام خمینی (ره) در مقام تبیین مطلق بودن ولایت فقیه برای فقیه عادل، تمام شئون و مناصب معصوم را (اعم از امور شرعی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی به استثناء ولایت کبری که به معصوم علیه السلام اختصاص دارد) ثابت می‌داند و ایده‌ای که اختیارات فقیه را محدودتر از اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام می‌شناسد، رد می‌کند.

امام (ره) حوزه اختیارات ولی فقیه را در محدوده احکام و قوانین اسلام و امور حکومتی و عمومی می‌داند. به نظر امام (ره) مصالح مردم و مسلمانان، اطلاق ولایت را محدود می‌کند. امام خمینی (ره) اطلاق ولایت فقیه را به این معنی که فقیه بر فقیهان زمان خود ولایت داشته باشد و بتواند آنها را عزل و نصب کند، نمی‌پذیرد.

در موضوع نقش مردم در حکومت، مرحوم نائینی (ره) به نقش نظارتی مردم در نظام حکومتی توجه دارد و تحقق حکومت اسلامی را بر مشارکت همه مردم در مصالح



عمومی مبتنی می‌داند و به وجوب قیام حکومت ولایی به دوپایه اصل مساوات آحاد ملت و اصل آزادی اشاره دارد.

دراندیشه سیاسی امام(ره) رأی و مشارکت عمومی مردم در سرنوشت سیاسی آنها اهمیت اساسی دارد. نظام حکومتی امام‌خمينی(ره) دارای دو جنبه اسلامیت و جمهوریت است. مبنای مشروعیت نظام، اسلامیت بر اساس نظریه ولایت انتصابی فقیه است که مشروعیت ولایت فقیه صرفاً از جانب خدا است و مردم در تعیین مصداق، پذیرش و مقبولیت ولی فقیه و شکل‌گیری نظام حکومتی دارای نقش هستند. نظریه ولایت فقیه در اصول مدون قانون اساسی تبلور یافته و از مبنای دینی و اصول کلی قانون اساسی است که در ساختار حکومت اسلامی نقش اساسی و مهمی دارد. در نظام حکومتی جمهوری اسلامی، ولی فقیه منشأ قدرت است و بر قوای سه‌گانه اشراف دارد.

منابع و مأخذ:

- ابن منظور (۱۴۰۸ق)، *لسان العرب*، ج ۱۵، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- آملی، محمدتقی (۱۴۱۳ق)، *المکاسب و البیع*، ج ۲، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- برجی، یعقوبعلی (۱۳۸۵)، *ولایت فقیه در اندیشه فقیهان*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) / سمت.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۰۴ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۲، تهران: دفتر نشر کتاب.
- زوزنی ابو عبدالله حسین (۱۳۷۷ق)، *شرح المعلمات السبع*، بیروت: دار صادر للطباعة و النشر.
- جواد، علی (۱۹۷۰م)، *المفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۵، بیروت: دارالعلم للملایین مکتبه النهضه.
- جواد آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، *ولایت فقیه*، قم: نشر اسراء / دفتر انتشارات اسلامی.
- حر عاملی، محمد (۱۴۱۲ق)، *وسائل الشیعه*، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۷۷)، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، ج ۲، تهران: چاپ دوستان / ناهید.
- خمینی، سید روح الله (بی تا)، *ولایت فقیه و جهاد اکبر*، [بی جا]، دفتر نشر السنت / فقیه.
- _____ (۱۳۶۸)، *کتاب البیع*، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- _____ (۱۳۷۵)، *صحیفه امام*، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____ (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*، ج ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۰ و ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- _____ (بی تا)، *کشف الاسرار*، [بی جا].
- _____ (۱۳۸۵)، *الرسائل*، ج ۲، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۷۷)، *المظاهر الالهیه*، تحقیق: سید جلال آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ (بی تا)، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۹۱ق)، *شرح اصول کافی*، تهران: انتشارات مکتبه المحمودی.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۶، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد (۱۴۰۹ق)، *التبیین*، ج ۷، تحقیق: فیضر العالمی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- فیروزآبادی، محمد (بی تا)، *القاموس المحیط*، ج ۴، بیروت: دار الجیل.
- قبانچی، حسام (۱۳۸۵)، *قانون اساسی به انضمام آیات و روایات*، ج ۱، تهران: انتشارات رادکان.





- کدیور، محسن (۱۳۷۸)، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران: نشر نی.
- لاهیجی عبدالرزاق (۱۳۷۱)، *گوهر مراد*، تصحیح: زین العابدین قربانی، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، *مجموعه آثار*، ج ۳، تهران: انتشارات صدرا.
- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی (۱۳۶۱)، *حاکمیت در اسلام*، انتشارات آفاق.
- منتظری حسینعلی (۱۴۰۸ق)، *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷)، *ولایت فقیه*، قم: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی «التمهید».
- هرندی، محمدجعفر (۱۳۷۹)، *فقهها و حکومت*، تهران: انتشارات روزنه.
- نائینی محمدحسین (۱۳۸۲)، *تنبییه الامه و تنزیه المله*، تصحیح و تحقیق: سیدجواد ورعی، قم: بوستان کتاب.
- نراقی، احمد (۱۳۷۵)، *عوائد الایام*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- نجفی خوانساری، موسی (۱۴۲۱ق)، *منیة الطالب فی شرح المکاسب*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.